

روزنامه

تاریخ معاصر ایران

تقسیم‌کار جدید

امید پارساژاد

ارائه روزشماری از وقایع مربوط به سقوط میرزاتی خان امیرکبیر و قتل او را در شماره گذشته آغاز کردیم و دیدیم که ماجرای تباهی دولت او از سفر ذبیحجه ۱۲۶۷. ق. (مهر ۱۲۳۰. ه. ش) آغاز شد. فرمان عزل امیر از وزارت و صدارت عظمی روز ۱۹ محرم ۱۲۶۸ صادر شد و روز ۲۲ محرم ملاقاتی میان او و ناصرالدین شاه دست داد که در آن تقسیم کار جدید مورد بررسی و توافق قرار گرفت. این همان روزی بود که میرزاآقاخان نوری، اعتمادالدوله، بر مسند صدارت نشست. از مضمون گفت‌وگوهای شاه و امیر در این روز سندی در دست نیست اما متنی که امیر پس از ملاقات نوشته، می‌تواند تا حدودی موضوع را روشن کند. وقایع‌نگاران دربار قاجار بعدها از این متن با نام «تقصیرنامه» یاد کرده و چنین جلوه داده‌اند که گویی ملاقات شاه و امیر نوعی محاکمه بوده و امیر پس از آن وادار شده کژرفتاری‌های خود را کتبا بپذیرد. اما واقعیت این است که این متن تنها تأییدی است که امیر بر تقسیم‌کار تازه مورد نظر شاه می‌گذارد. به یاد داشته باشید که میرزاتی خان هنوز سمت مهم امیرنظامی را به عهده داشت و شاه لازم می‌دید تضمین‌هایی از او بگیرد که در کار صدراعظم جدید کارکنشی نخواهد کرد. با این وجود مواردی که امیر ناچار شده است در این متن بنویسد، حساسیت‌ها و انتقاداتی را که نسبت به رفتار او وجود داشته تا حدی بازتاب می‌دهد:

■ **تضمین‌ها**

«این غلام از روز اول خود را ادنا (کوچک‌ترین) نوکر قبیله عالم روحنا فداء می‌دانم و هیچ عزتی در دنیا بر خود نمی‌دانم مگر بعد از فضل خدا به حکم و مرحمت پادشاه عالم پناه روحنا فداءه، و ملزّم هستم که از قرار فرمایش سرکار همایون اطاعت حکم همایون را در کمال رضا ان‌شاءالله تعالی، این غلام به منسب و لقب امیرنظامی کمال شکرگزاری دارد. به معلوم است که این غلام خوب و بد همه را مقدر آسمانی و بسته به حکم همایون می‌دانم و از احدی در دل خیالی نکرده و ندارم. به نوکرهای پادشاهی به عداوت رفتاری نخواهم کرد. اعتمادالدوله و مستوفی‌الممالک معلوم است با حکم همایون در همه محاسبات باید مداخله داشته و هر وقت احضار به حضور برای حساب می‌شوند، این بنده هم همراه شرفیاب خاکپای همایون می‌شود.

این غلام در این دولت ابدمت هرگز اختیاری در عزل و نصب نداشته، بعد از این هم استدعای چنین اختیاری نخواهم کرد. آشکار است که این قدرت مختص ذات همایون است.

این غلام ابداً در کار دول خارجه تحریراً و تقریراً مداخله نخواهم کرد و باید جمیع نوشته‌جات و سر و کار آنها با وزیر دول خارجه باشد و این غلام را ابداً رجوعی [به این امور] نیست و همه باید به عرض خاکیای همایون به توسط او برسد.

هر که را شاهنشاه روحنا فداء به حکومتی مامور فرمایند یا منصب به نوکرهای قدیم یا جدید یا ازیداد موجب مرحمتی فرمایند، این غلام را عرض و جسارتی نخواهد بود. در امورات شهر تهران این بنده را مداخله نیست و بدیهی است که باید همه به خاکیای همایون عرض شود و حکم همایون صادر شود. و باید ان‌شاءالله مردم عریاض خود را هر روز بی واسطه خاکیای همایون عرض نمایند.

و حالا هم چنین تکلیف و خواهشی نخواهد بود. این غلام ان‌شاءالله فحش و نالایی به کسی نخواهد گفت و مردم را ابداً از خود، معلوم است، حکم و قابلیتی ندارم بترسانم. ترس و واهمه مردم باید با سیاست پادشاه روحنا فداء باشد. خدا و پیغمبر خدا شاه‌الله است که دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته و از آداب نوکری که تعجیل جواب و زیارت باشد کوتاهی نخواهم کرد.

معلوم است باید جمیع حکام مطالب و نظم ولایت را با چاپار خاکیای همایون عرض نمایند، به شرط حیات به انجام رساند و معلوم است حد آن را ندارم که تخلف از حکم نمایم. «(نقل شده در «امیرکبیر و ایران»، فریدون آدمیت)

■ **اعتمادالدوله**

چنانکه پیداست متن تضمین‌نامه‌ای که امیرکبیر نوشته است بیشتر برای جلوگیری از بروز اختلافات آینده میان او و سردمداران جدید، به ویژه میرزاآقاخان نوری است. می‌توان حدس زد که میرزاآقاخان برخی از این ضمانت‌ها را درخواست کرده است تا صدارتش را با قدرت و اختیارات کافی آغاز کند. خود او نیز که تا پیش از آن رسماً تحت الحمایه سفارت بریتانیا بود، در همین روز ناچار شد متنی را مبنی بر ترک تحت‌الحماگی بنویسد و به شاه بسپارد:

«این چاکر قدیمی پدر بر پدر خانه‌زاد و نمک پرورده این آستان مبارک بود. . . به صداقت و رعیت و نوکر خانه‌زاد شاهنشاه روحنا فداء هستم، کسی را یارای تخلف از این حرف و گفتار نیست و اگر خدای نکرده از این دغدگی قدیمی برتانیا نثار، خیانتی دولتی سر بزند مورد مواخذه شاهنشاه روحی فداء باشم. لیکن استدعای این چاکر این است اگر عرض شود، تحقیق شود و بعد از اثبات عقوبت شود. تحریر فی محرم ۱۲۶۸.

«حاشیه: [این بنده درگاه در زیر حمایت هیچ دولتی به جز در ظل حمایت شاهنشاه ایران خلدالله ملکه نیست و امید الطاف و مرحمت از این آستان مروت نشان داشته و دارم. »

ناصرخسرو حکیم فرزانه پارسی هنگام سفر خود از مرو به مکه در چهاردهم مردادماه سال ۱۴۱۵ شمسی برابر با

نهم محرم سال ۱۲۳۸ هجری قمری به قزوین می‌رسد و پس از سه روز اقامت در آن شهر روز هفدهم مردادماه برابر با دوازدهم محرم همان سال به سوی خرزویل (هرزویل) می‌رود. او درباره این ده می‌نویسد: «من و برادرم و غلامکی هندو که با ما بود وارد شدیم. زادی اندک داشتیم. برادرم به دیه رفت تا چیزی از بقال بخرد، یکی گفت: «چه می‌خواهی؟ بقال منم. » گفت: «هر چه باشد ما را شاید که غریبم و بر گذر» و چندان که از ماکولات برشرد، گفت: «ندارم. » (بعد از آنجا هرکجا کسی از این نوع سخن گفتی، گفتنی بقال هرزویل است.)» و با این جملات طنزآمیز نام این دیه را برای همیشه ناصرخسرو سپس به برزالخیر و از آنجا به خندان می‌رود و آن را چنین توصیف می‌کند: «از آنجا برتقم، رودی پر آب بود آن را شاهرود می‌گفتند. برکنار رود خندان به سد خندان می‌گفتند و باج می‌ستاندند از جهت امیر امیران – و او از ملوک دیلمان بود و چون آن

رود از این دیه بگذرد، به رودی دیگر پیوندند که آن را سپیدرود گویند و چون هر دو رود به هم پیوندند به درای فرو رود که سوی مشرق است از کوه گیلان و آن آب به گیلان می‌گذرد و به دریای آسپکون می‌رود.»^۱

این بخش از مسیر ناصرخسرو پژوهشگران سفرنامه را دچار سردرگمی زیادی کرده است و سبب شده است که به علت پیدا نکردن محل جغرافیایی بعضی از این روستاها تئوری‌های مختلفی بسازند تا ناصرخسرو را متهم به بی‌دقتی و فراموشکاری کنند. مثلاً آقای منوچهر ستوده چنین نوشته‌اند: «اگر ناصرخسرو از دهکده خرزویل (هرزویل) به طرف رودخانه شاهرود سرسریز شده باشد باید به دهکده خندان رسیده باشد که بی‌شک قابل تطبیق با منجیل امروزی است، زیرا شاهرود از کنار منجیل به آب سفیدرود می‌پیوندد و در آن وقت از کنار خندان به سفیدرود می‌ریخته است. پس رسیدن او به دهکده برزالخیر، پس از طی سه فرسنگ راه، مسیری زیاد است که با هیچ‌یک از نقاط جغرافیایی امروز سازش ندارد و ظاهراً این قسمت از سفر، مربوط به قبل از رسیدن به خرزویل است. یعنی از بیل و قیان که حرکت کرده است به راه خزرآن که راه قدیمی این منطقه است قدم نهاده و نشیب قوی که او یاد می‌کند، نشیب گردنه خزرآن است که پس از طی سه فرسنگ به دهکده برزالخیر از مضافات طارم رسیده و از اینجا به طرف خرزویل (هرزویل) رفته است.»^۲

اینکه مسیر ناصرخسرو می‌یابد با مسیره‌ها و نقاط جغرافیایی امروز سازش داشته باشد، فرضی نادرست است (گو اینکه همان طور که نشان خواهیم داد، در این بخش از سفر مسیر او کاملاً با نقاط جغرافیایی امروز سازش دارد.) بعضی نیز مانند پژوهشگر دانشمند محمد دبیر سیاقی معتقد هستند که جای خرزویل و خندان در یادداشت‌های ناصرخسرو عوض شده و منظور ناصرخسرو از خندان همان خزرآن است که هم اکنون در کنار جاده قزوین و لوشان قرار دارد. ایشان در بخش تعلیقات سفرنامه چنین می‌نویسد: «وصفی که ناصرخسرو از خندان دارد با محل فعلی «خرزویل» یا «هرزویل» واقع در نزدیک منجیل قابلیت تطابق دارد.» پس نام خندان به جای نام خرزویل در سفرنامه مذکور شده است، خاصه که نام خندان در هیچ‌یک از کتب جغرافیایی قدیم نیامده است و خرزویل را نیز جز در موقع فعلی آن یعنی در نزدیک منجیل نوشته‌اند. بدیهی است در صورت صحت این فرض یعنی اینکه فقط جای دو کلمه خرزویل و خندان در یادداشت‌های ناصرخسرو عوض شده باشد، اما شرح و وصف هر کدام در محل خود واقع باشد می‌توان تصور کرد که کلمه «خندان» هم دگرگون شده کلمه «خزرآن» است و ناصرخسرو از قزوین به خزرآن رسیده است و آنجا را وصف کرده اما نام این محل هنگام تنظیم و تدوین سفرنامه به اشتباه خرزویل تحریف یافته و سپس به شاهرود و ده خرزویل رفته متغیّی باز نام این محل یعنی خرزویل هنگام تالیف کتاب سهواً خندان (دگرگون شده خزرآن) ثبت شده است. تصور اینکه محل ده خزرآن فعلی را در قدیم خرزویل می‌نامیدند و محل خرزویل امروزی را در سابق خندان می‌گفته‌اند، هر چند دور نیست، اما محتاج به تأیید از منابع متقن جغرافیایی است و کتب جغرافیایی موجود و موقع فعلی این محل خلاف این تصور را مادلل می‌دارند و حکم به جابه‌جا شدن دو نام مورد بحث در متن سفرنامه می‌دهند. ^۳ و درباره برزالخیر می‌نویسد: «گمان دارم که جزء دوم کلمه انجیر باشد، نه «الخیر» و نام ده برز انجیر» بوده است یا «برزانجیر» و یا «بردانجیر» و بودن درخت انجیر در آن موضع موید این حدس است.»^۴

این بازی با واژه‌ها و حدس و گمان‌ها کوشش‌های ادیبانه و شیوه‌ای بسیار غیرعلمی برای حل یک مسئله ساده جغرافیایی است. هر دو پژوهشگر ارجعند چون نام و مکان این روستاها را در کتاب‌ها و نقشه‌های خود نمی‌یابند مرد هوشمندانی را که حدود هزار سال پیش از این به سفری برطرط دست زد و گزارش آن را نوشت به فراموشکاری و بی‌دقتی متهم می‌کنند. ناصرخسرو در سفرنامه نشان داده است که دقتی بسیار بیشتر از نویسندگان امروزی دارد و بسیار دقیق تر از آن است که چنین اشتباه‌هایی بکند و شرح دقیقی که ناصرخسرو از مسیر خود داده است کاملاً منطبق با موقعیت جغرافیایی این مکان‌ها است. چنین نامهاهنگی‌ها و اشتباه‌ها حتی از توان ناسخان بی‌شمار این کتاب نیز بیرون است. این پژوهشگران نیز این موضوع را به خوبی می‌دانند و آن را با ناسخان این کتاب هزار ساله نسبت نمی‌دهند، بلکه آن را ناشی از خود ناصرخسرو می‌دانند. این نوع تفسیرها و توجیهات مرا به فکر آن فقیدهانی می‌اندازد که برای حلال و حرام کردن چیزی ابتدا به ریشه و مشرق نام آن می‌پردازند و پس از یک بحث طولانی در مورد آن، نتیجه‌ای درست مخالف قبیع دیگر گرفته و اثبات می‌کنند که آن چیز حلال و یا حرام

تاریخ

ناصرخسرو در دژ شمیران

محمدرضا توکلی صابری



است. درست مانند آن فردی که با تحقیق و تفحص درباره ریشه واژه آجیو ثابت کرده بود که چون این کلمه از دو واژه آب و جو تهیه شده (همانند آب سیب و آب پرتقال) و چون عصاره هر میوه و گیاهی حلال است پس فتوای عدم تحریم آب جو را داده بود. مشکل بسیاری از پژوهشگران این نوع زمینه‌ها این است که روش و شیوه مناسب تحقیق برای آن موضوع را به کار نمی‌گیرند. به‌جای روش‌های زبان‌شناسی، ادبی، ریشه‌یابی لغات، توسل به قدرت تخیل و باروش تاریخی می‌باید از روش‌هایی استفاده کرد که در بررسی مسائل جغرافیایی به‌کار می‌رود: یعنی از کنج آرام کتابخانه بلند شده و به محل مورد نظر رفت، جست‌وجو کرد، مشاهده کرد، اندازه گرفت، پرسید و یادداشت برداشت. یعنی به پژوهش میدانی (Field Research) پرداخت. دقیقاً همان کاری که این ابرمرد تیزبین در هزار سال پیش از این کرد. او به شهرها و مکان‌هایی که می‌رفت به دقت مشاهده می‌کرد، می‌پرسید، اندازه می‌گرفت، می‌نوشت و شرح می‌داد و بدین‌سان است که وصف شهرهایی مانند دیاربکر، بیت المقدس، مکه و قاهره در هزار سال پیش از این به دست ما رسیده است. این شیوه درست برخلاف روش بسیاری از پژوهشگران همزمان و پس از زمان خویش است که در خانه می‌نشستند و کتاب جغرافیا می‌نوشتند و حدود عالم را تعریف می‌کردند.

اینکه مسیر ناصرخسرو می‌یابد با مسیره‌ها و نقاط جغرافیایی امروز سازش داشته باشد، فرضی نادرست است (گو اینکه همان طور که نشان خواهیم داد، در این بخش از سفر مسیر او کاملاً با نقاط جغرافیایی امروز سازش دارد.) بعضی نیز مانند پژوهشگر دانشمند محمد دبیر سیاقی معتقد هستند که جای خرزویل و خندان در یادداشت‌های ناصرخسرو عوض شده و منظور ناصرخسرو از خندان همان خزرآن است که هم اکنون در کنار جاده قزوین و لوشان قرار دارد. ایشان در بخش تعلیقات سفرنامه چنین می‌نویسد: «وصفی که ناصرخسرو از خندان دارد با محل فعلی «خرزویل» یا «هرزویل» واقع در نزدیک منجیل قابلیت تطابق دارد.» پس نام خندان به جای نام خرزویل در سفرنامه مذکور شده است، خاصه که نام خندان در هیچ‌یک از کتب جغرافیایی قدیم نیامده است و خرزویل را نیز جز در موقع فعلی آن یعنی در نزدیک منجیل نوشته‌اند. بدیهی است در صورت صحت این فرض یعنی اینکه فقط جای دو کلمه خرزویل و خندان در یادداشت‌های ناصرخسرو عوض شده باشد، اما شرح و وصف هر کدام در محل خود واقع باشد می‌توان تصور کرد که کلمه «خندان» هم دگرگون شده کلمه «خزرآن» است و ناصرخسرو از قزوین به خزرآن رسیده است و آنجا را وصف کرده اما نام این محل هنگام تنظیم و تدوین سفرنامه به اشتباه خرزویل تحریف یافته و سپس به شاهرود و ده خرزویل رفته متغیّی باز نام این محل یعنی خرزویل هنگام تالیف کتاب سهواً خندان (دگرگون شده خزرآن) ثبت شده است. تصور اینکه محل ده خزرآن فعلی را در قدیم خرزویل می‌نامیدند و محل خرزویل امروزی را در سابق خندان می‌گفته‌اند، هر چند دور نیست، اما محتاج به تأیید از منابع متقن جغرافیایی است و کتب جغرافیایی موجود و موقع فعلی این محل خلاف این تصور را مادلل می‌دارند و حکم به جابه‌جا شدن دو نام مورد بحث در متن سفرنامه می‌دهند. ^۳ و درباره برزالخیر می‌نویسد: «گمان دارم که جزء دوم کلمه انجیر باشد، نه «الخیر» و نام ده برز انجیر» بوده است یا «برزانجیر» و یا «بردانجیر» و بودن درخت انجیر در آن موضع موید این حدس است.»^۴

این بازی با واژه‌ها و حدس و گمان‌ها کوشش‌های ادیبانه و شیوه‌ای بسیار غیرعلمی برای حل یک مسئله ساده جغرافیایی است. هر دو پژوهشگر ارجعند چون نام و مکان این روستاها را در کتاب‌ها و نقشه‌های خود نمی‌یابند مرد هوشمندانی را که حدود هزار سال پیش از این به سفری برطرط دست زد و گزارش آن را نوشت به فراموشکاری و بی‌دقتی متهم می‌کنند. ناصرخسرو در سفرنامه نشان داده است که دقتی بسیار بیشتر از نویسندگان امروزی دارد و بسیار دقیق تر از آن است که چنین اشتباه‌هایی بکند و شرح دقیقی که ناصرخسرو از مسیر خود داده است کاملاً منطبق با موقعیت جغرافیایی این مکان‌ها است. چنین نامهاهنگی‌ها و اشتباه‌ها حتی از توان ناسخان بی‌شمار این کتاب نیز بیرون است. این پژوهشگران نیز این موضوع را به خوبی می‌دانند و آن را با ناسخان این کتاب هزار ساله نسبت نمی‌دهند، بلکه آن را ناشی از خود ناصرخسرو می‌دانند. این نوع تفسیرها و توجیهات مرا به فکر آن فقیدهانی می‌اندازد که برای حلال و حرام کردن چیزی ابتدا به ریشه و مشرق نام آن می‌پردازند و پس از یک بحث طولانی در مورد آن، نتیجه‌ای درست مخالف قبیع دیگر گرفته و اثبات می‌کنند که آن چیز حلال و یا حرام

است. درست مانند آن فردی که با تحقیق و تفحص درباره ریشه واژه آجیو ثابت کرده بود که چون این کلمه از دو واژه آب و جو تهیه شده (همانند آب سیب و آب پرتقال) و چون عصاره هر میوه و گیاهی حلال است پس فتوای عدم تحریم آب جو را داده بود. مشکل بسیاری از پژوهشگران این نوع زمینه‌ها این است که روش و شیوه مناسب تحقیق برای آن موضوع را به کار نمی‌گیرند. به‌جای روش‌های زبان‌شناسی، ادبی، ریشه‌یابی لغات، توسل به قدرت تخیل و باروش تاریخی می‌باید از روش‌هایی استفاده کرد که در بررسی مسائل جغرافیایی به‌کار می‌رود: یعنی از کنج آرام کتابخانه بلند شده و به محل مورد نظر رفت، جست‌وجو کرد، مشاهده کرد، اندازه گرفت، پرسید و یادداشت برداشت. یعنی به پژوهش میدانی (Field Research) پرداخت. دقیقاً همان کاری که این ابرمرد تیزبین در هزار سال پیش از این کرد. او به شهرها و مکان‌هایی که می‌رفت به دقت مشاهده می‌کرد، می‌پرسید، اندازه می‌گرفت، می‌نوشت و شرح می‌داد و بدین‌سان است که وصف شهرهایی مانند دیاربکر، بیت المقدس، مکه و قاهره در هزار سال پیش از این به دست ما رسیده است. این شیوه درست برخلاف روش بسیاری از پژوهشگران همزمان و پس از زمان خویش است که در خانه می‌نشستند و کتاب جغرافیا می‌نوشتند و حدود عالم را تعریف می‌کردند.

اینکه مسیر ناصرخسرو می‌یابد با مسیره‌ها و نقاط جغرافیایی امروز سازش داشته باشد، فرضی نادرست است (گو اینکه همان طور که نشان خواهیم داد، در این بخش از سفر مسیر او کاملاً با نقاط جغرافیایی امروز سازش دارد.) بعضی نیز مانند پژوهشگر دانشمند محمد دبیر سیاقی معتقد هستند که جای خرزویل و خندان در یادداشت‌های ناصرخسرو عوض شده و منظور ناصرخسرو از خندان همان خزرآن است که هم اکنون در کنار جاده قزوین و لوشان قرار دارد. ایشان در بخش تعلیقات سفرنامه چنین می‌نویسد: «وصفی که ناصرخسرو از خندان دارد با محل فعلی «خرزویل» یا «هرزویل» واقع در نزدیک منجیل قابلیت تطابق دارد.» پس نام خندان به جای نام خرزویل در سفرنامه مذکور شده است، خاصه که نام خندان در هیچ‌یک از کتب جغرافیایی قدیم نیامده است و خرزویل را نیز جز در موقع فعلی آن یعنی در نزدیک منجیل نوشته‌اند. بدیهی است در صورت صحت این فرض یعنی اینکه فقط جای دو کلمه خرزویل و خندان در یادداشت‌های ناصرخسرو عوض شده باشد، اما شرح و وصف هر کدام در محل خود واقع باشد می‌توان تصور کرد که کلمه «خندان» هم دگرگون شده کلمه «خزرآن» است و ناصرخسرو از قزوین به خزرآن رسیده است و آنجا را وصف کرده اما نام این محل هنگام تنظیم و تدوین سفرنامه به اشتباه خرزویل تحریف یافته و سپس به شاهرود و ده خرزویل رفته متغیّی باز نام این محل یعنی خرزویل هنگام تالیف کتاب سهواً خندان (دگرگون شده خزرآن) ثبت شده است. تصور اینکه محل ده خزرآن فعلی را در قدیم خرزویل می‌نامیدند و محل خرزویل امروزی را در سابق خندان می‌گفته‌اند، هر چند دور نیست، اما محتاج به تأیید از منابع متقن جغرافیایی است و کتب جغرافیایی موجود و موقع فعلی این محل خلاف این تصور را مادلل می‌دارند و حکم به جابه‌جا شدن دو نام مورد بحث در متن سفرنامه می‌دهند. ^۳ و درباره برزالخیر می‌نویسد: «گمان دارم که جزء دوم کلمه انجیر باشد، نه «الخیر» و نام ده برز انجیر» بوده است یا «برزانجیر» و یا «بردانجیر» و بودن درخت انجیر در آن موضع موید این حدس است.»^۴

این بازی با واژه‌ها و حدس و گمان‌ها کوشش‌های ادیبانه و شیوه‌ای بسیار غیرعلمی برای حل یک مسئله ساده جغرافیایی است. هر دو پژوهشگر ارجعند چون نام و مکان این روستاها را در کتاب‌ها و نقشه‌های خود نمی‌یابند مرد هوشمندانی را که حدود هزار سال پیش از این به سفری برطرط دست زد و گزارش آن را نوشت به فراموشکاری و بی‌دقتی متهم می‌کنند. ناصرخسرو در سفرنامه نشان داده است که دقتی بسیار بیشتر از نویسندگان امروزی دارد و بسیار دقیق تر از آن است که چنین اشتباه‌هایی بکند و شرح دقیقی که ناصرخسرو از مسیر خود داده است کاملاً منطبق با موقعیت جغرافیایی این مکان‌ها است. چنین نامهاهنگی‌ها و اشتباه‌ها حتی از توان ناسخان بی‌شمار این کتاب نیز بیرون است. این پژوهشگران نیز این موضوع را به خوبی می‌دانند و آن را با ناسخان این کتاب هزار ساله نسبت نمی‌دهند، بلکه آن را ناشی از خود ناصرخسرو می‌دانند. این نوع تفسیرها و توجیهات مرا به فکر آن فقیدهانی می‌اندازد که برای حلال و حرام کردن چیزی ابتدا به ریشه و مشرق نام آن می‌پردازند و پس از یک بحث طولانی در مورد آن، نتیجه‌ای درست مخالف قبیع دیگر گرفته و اثبات می‌کنند که آن چیز حلال و یا حرام

است. درست مانند آن فردی که با تحقیق و تفحص درباره ریشه واژه آجیو ثابت کرده بود که چون این کلمه از دو واژه آب و جو تهیه شده (همانند آب سیب و آب پرتقال) و چون عصاره هر میوه و گیاهی حلال است پس فتوای عدم تحریم آب جو را داده بود. مشکل بسیاری از پژوهشگران این نوع زمینه‌ها این است که روش و شیوه مناسب تحقیق برای آن موضوع را به کار نمی‌گیرند. به‌جای روش‌های زبان‌شناسی، ادبی، ریشه‌یابی لغات، توسل به قدرت تخیل و باروش تاریخی می‌باید از روش‌هایی استفاده کرد که در بررسی مسائل جغرافیایی به‌کار می‌رود: یعنی از کنج آرام کتابخانه بلند شده و به محل مورد نظر رفت، جست‌وجو کرد، مشاهده کرد، اندازه گرفت، پرسید و یادداشت برداشت. یعنی به پژوهش میدانی (Field Research) پرداخت. دقیقاً همان کاری که این ابرمرد تیزبین در هزار سال پیش از این کرد. او به شهرها و مکان‌هایی که می‌رفت به دقت مشاهده می‌کرد، می‌پرسید، اندازه می‌گرفت، می‌نوشت و شرح می‌داد و بدین‌سان است که وصف شهرهایی مانند دیاربکر، بیت المقدس، مکه و قاهره در هزار سال پیش از این به دست ما رسیده است. این شیوه درست برخلاف روش بسیاری از پژوهشگران همزمان و پس از زمان خویش است که در خانه می‌نشستند و کتاب جغرافیا می‌نوشتند و حدود عالم را تعریف می‌کردند.

اینکه مسیر ناصرخسرو می‌یابد با مسیره‌ها و نقاط جغرافیایی امروز سازش داشته باشد، فرضی نادرست است (گو اینکه همان طور که نشان خواهیم داد، در این بخش از سفر مسیر او کاملاً با نقاط جغرافیایی امروز سازش دارد.) بعضی نیز مانند پژوهشگر دانشمند محمد دبیر سیاقی معتقد هستند که جای خرزویل و خندان در یادداشت‌های ناصرخسرو عوض شده و منظور ناصرخسرو از خندان همان خزرآن است که هم اکنون در کنار جاده قزوین و لوشان قرار دارد. ایشان در بخش تعلیقات سفرنامه چنین می‌نویسد: «وصفی که ناصرخسرو از خندان دارد با محل فعلی «خرزویل» یا «هرزویل» واقع در نزدیک منجیل قابلیت تطابق دارد.» پس نام خندان به جای نام خرزویل در سفرنامه مذکور شده است، خاصه که نام خندان در هیچ‌یک از کتب جغرافیایی قدیم نیامده است و خرزویل را نیز جز در موقع فعلی آن یعنی در نزدیک منجیل نوشته‌اند. بدیهی است در صورت صحت این فرض یعنی اینکه فقط جای دو کلمه خرزویل و خندان در یادداشت‌های ناصرخسرو عوض شده باشد، اما شرح و وصف هر کدام در محل خود واقع باشد می‌توان تصور کرد که کلمه «خندان» هم دگرگون شده کلمه «خزرآن» است و ناصرخسرو از قزوین به خزرآن رسیده است و آنجا را وصف کرده اما نام این محل هنگام تنظیم و تدوین سفرنامه به اشتباه خرزویل تحریف یافته و سپس به شاهرود و ده خرزویل رفته متغیّی باز نام این محل یعنی خرزویل هنگام تالیف کتاب سهواً خندان (دگرگون شده خزرآن) ثبت شده است. تصور اینکه محل ده خزرآن فعلی را در قدیم خرزویل می‌نامیدند و محل خرزویل امروزی را در سابق خندان می‌گفته‌اند، هر چند دور نیست، اما محتاج به تأیید از منابع متقن جغرافیایی است و کتب جغرافیایی موجود و موقع فعلی این محل خلاف این تصور را مادلل می‌دارند و حکم به جابه‌جا شدن دو نام مورد بحث در متن سفرنامه می‌دهند. ^۳ و درباره برزالخیر می‌نویسد: «گمان دارم که جزء دوم کلمه انجیر باشد، نه «الخیر» و نام ده برز انجیر» بوده است یا «برزانجیر» و یا «بردانجیر» و بودن درخت انجیر در آن موضع موید این حدس است.»^۴

سه شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۸۵ ۱۹

چهره‌های تاریخ

شارلوت برونته

گردآوری و ترجمه: فرهاد کاوه

۱۸۱۶■

«شارلوت برونته» نویسنده رمان مشهور «جین ایر» و یکی از سه خواهر معروف ادبیات انگلستان «آن برونته» – نویسنده رمان «آگنس گری» – و «امیلی برونته» – نویسنده رمان «بلندی‌های بادگیر» – است که هر سه آنها نه‌تنها به واسطه آثارشان بلکه به دلیل عمر کوتاه و غم‌انگیزشان صاحب شهرت اند. شاید همین زندگی غمبار آنها بوده که تعبیری صادقانه از عشق را در آثارشان متبلور کرده است. به‌رغم آنکه پرداختن به چنین مقوله‌ای در ادبیات آن دوره انگلستان معمول نبوده است اما در طول ۴۰ سال گذشته هر روز بر شهرت «شارلوت برونته» افزوده شده است چرا که منتقدان نظام مدرسالارانه معتقدند «شارلوت» در آثارش زندگی زنانی ستم‌دیده را روایت می‌کند و بدین ترتیب اعتراض خود را به نمایش می‌گذارد.

او در جایی از رمان «جین ایر» می‌نویسد: «اصلاً» به این فکر نباش که در جایگاهی برابر با آنها قرار گیری. همان که می‌گذاردند در کنارشان باشی از لطف آنها است. ثروت همیشه از آن آنها است و از آن تو هیچ. جایگاه تو فروتنی و تواضع می‌طلبد و تلاشی سخت که از نگاه آنها قابل قبول به نظر برسی. »

«جورج لوئیس» در گفت‌وگویی با «جورج الیوت»، «شارلوت» را اینگونه معرفی می‌کند: «دختری روستایی، ساده و کوتاه قامت که ظاهری همچون خدمتکاران نجیف دارد.»

«شارلوت برونته» (Charlotte Brante) در آوریل سال ۱۸۱۶ در شمال انگلستان متولد شد در روستایی به نام «سورتون». سراسر چشم‌اندازهای زیبا و مناظر بدیع که عمیقاً او را تحت تأثیر قرار داد و به قول خودش: «این طبیعت زیبا، آدمی را به سکوت و تنهایی دعوت می‌کند، به تجرد و تجربه حسی غریب که تنها وقتی در دل طبیعتی به تو دست می‌دهد.» و شاید به همین دلیل بود که او خیلی زود مادر و دو خواهر خود را از دست داد و دوران کودکی را در کنار «امیلی»، «آن» و تنها برادرش «برن ول» (Branwell) زیر نظر پدر و عمه‌ای مذهبی و سختگیر گذراند.

این سه خواهر بیشتر وقت خود را در یکی از اتاق‌های طبقه بالای خانه کوچک‌شان می‌گذراندند و آنجا بود که در بازی‌هایشان برای خود قلمروی خیالی می‌یافتند که بعدها الهام‌بخش معروف‌ترین آثار ادبی‌شان شد. اما برخلاف این سه «برن ول» تنها پسر خانواده‌بهره‌ای از هنر و ادبیات نبوده بود و پس از آنکه بخت خود را در نقاشی و نویسندگی آزمود و



نتیجه‌ای نرسید به تدریس خصوصی پرداخت و مدتی را نیز در راه‌آهن مشغول شد اما به واسطه اعتیادش به الکل و تریاک شغل خود را از دست داد و پس از آنکه مدتی را نزد خواهرش «آن» بود، در جوانی از دنیا رفت. «شارلوت» برای تحصیلات ابتدایی به مدرسه‌ای روحانی فرستاده شد اما او پس از یک سال به دلیل شرایط سخت آنجا را ترک گفت و به مدرسه‌ای دیگر رفت.

او پس از اتمام دبیرستان به افسردگی شدید مبتلا شد و در این حال بود که تصمیم به انتخاب نویسنده‌گی به عنوان یک شغل گرفت گو اینکه «اربرت ساوتی» در بیست ویکمین سالگرد تولد «شارلوت» او را نصیحت کرده بود که «هیچ زنی نمی‌تواند از نوشتن امرار معاش کند.» «شارلوت» در سال ۱۸۴۲ به قصد یادگیری زبان‌های فرانسه، آلمانی و همچنین مدیریت به بروکسل سفر کرد و در همان دوره بود که اولین مجموعه شعرش را با نام مستعار «کارل بل» (Currel Bell) به چاپ رسانید که تنها دو نسخه از آن به فروش رفت. او پس از آنکه اولین رمانش با عنوان «استاد» نیز با موفقیت مواجه نشد نگارش رمان «جین ایر» را آغاز کرد که در اکتبر سال ۱۸۴۷ به چاپ رسید و در مدت‌زمان کوتاه موفقیت و شهرتی بسزا برای «شارلوت» به ارمغان آورد.

قهرمان داستان «جین ایر» دختری یتیم و فقیر است که با تلاش بسیار موفق می‌شود به مقام معلمی برسد و مدارج افتخار را طی کند و پس از آنکه از عمری خود ثروتی به ارث می‌برد عاقبت زندگی مشترکی تشکیل می‌دهد. «شارلوت» پس از این موفقیت بزرگ رمان «شرلی» و سپس «ویلت» به رشته تحریر درآورد. «شارلوت برونته» یک‌سال پس از انتشار آخرین رمانش در حالی که برادر و خواهرش «امیلی» را در یک سال از دست داده بود، در ۳۱ مارس ۱۸۵۵ در حالی که به تازگی ازدواج کرده و برادر بود در همان دوران و قبل از آن که فرزندش متولد شود چشم از جهان فروبست.

قمری صاحب‌بن عباد را برای تسخیر مازندران تعیین می‌کند. صاحب بن عباد نیز ابوعلی حسن بن احمد را برای محاصره و تسخیر این دژ می‌فرستد. اما صاحب بن عباد محاصره به درازا می‌کشد و صاحب بن عباد نامه‌ای به ابوعلی می‌نویسد و از او می‌خواهد که هرچه زودتر کار تسخیر این دژ را به پایان برساند.

ابوعلی در نامه‌ای به او می‌نویسد: «نامه تو درباره شمیران رسید. به گمان من تو کار این دژ را سبک گرفته‌ای بدین سبب من شرحی مفصل می‌نویسم تا میل تو را برانگیزم و به کوشش ات وادارم، بیناترت کنم و عزمت را استوارتر گردانم. بدان ای سرور من شمیران دژ نیست، کشور است، کشور نیست، بلکه کشورها است. . . هرکس به شمیران دست یابد قسمتی از خاک گیلان را بیفزاید. این مزیت و شهرت کم نخواهد بود. . . هرگاه که این دژ را به دست آری هر آینه شکوهی به دست آورده‌ای که هرگز نابود نشود.» سرانجام فخرالدوله پسرکنرکنر الدوله دیلمی پنجاه و نه سال پیش از ورود ناصرخسرو به این دژ آن را در سال ۳۷۵

هجری قمری تسخیر می‌کند. مقدسی جهانگرد و جغرافیدان عرب در سال ۳۷۵ هجری قمری در کتاب خود به نام احسن‌التقاسیم می‌نویسد: «در سلاروند قلعه‌ای است که آن را سمیر خوانند. بر دیوارهایش شیرهای زرین و آفتاب و ماه نقش کرده‌اند ولی خانه‌های آن از خشت بنا شده است.»^۱ «یاقوت حموی نویسنده و جهانگرد عرب در سال ۶۲۱ که از ویرانه‌های این دژ بازدید کرده است در فرهنگنامه جغرافیایی خود به نام معجم البلدان می‌نویسد: «سمیران دژ یاداری است که بر کنار رودی عظیم در میان کوه‌های ولایت طارم که صاحب الموت آن را خراب کرد. من آن را دیده‌ام. آثار باقی مانده نشان می‌دهد که از امهات قلاع بوده است.»^۲

فدایان الموت در زمان حمدالله مستوفی شاعر، مورخ و جغرافیانویس ایرانی در سال ۷۴۰ هجری کنترل این دژ در دست می‌گیرند و همچنان که او در کتاب خود به نام «تاریخ گزیده» می‌نویسد: «در مدت یک ماه قریب پنجاه قلعه حصین چون الموت، میمون، سروش، سرخه، دزک، نیره، بهرام‌زد، آهن کوه، ضوران، تاج، شمیران، فردوس، منصوریه و غیر آن مسخر شد.»^۳

امیر تیمور در سال ۷۸۸ هنگام حرکت برای فتح عراق پس از تسخیر ری و قزوین بدون جنگ دژ شمیران را تصرف کرد. در سال ۸۴۷ شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور نیز این دژ را به محاصره درآورد. پس از آن گزارشی دیگر از این دژ در تاریخ دیده نمی‌شود.

در شمیران ناصرخسرو رفیق و هم‌صحبتی هممان‌نواز می‌یابد و چنین می‌نویسد: «در شمیران مری تیک دیدم، از دربند بود، نامش ابوالفضل خلیفه بن علی الفیلسوف. مردی اهل بود و با ما کرامت‌ها کرد و کرم‌ها نمود و با هم بحث‌ها کردیم و دوستی افتاد میان ما. مرا گفت: «چه عزم‌داری؟» گفتم: «سفر قبیله را نیت کرده‌ام.» گفت حاجت من آن است که به وقت مراجعت گذر بر اینجا کنی تا تو را بازبینم.»^۴ اما ناصرخسرو هیچ‌گاه از این مسیر بازنگشت، چون پس از سفر حج و اقامت در دیارب فاطمینا مصر، به دیگر یک داعی و مبلغ مذهب اسماعیلی شده بود و خطر آن می‌رفت که به جرم قمرطی بودن جان خود را از دست بدهد، بنابراین از راه‌های غیرمعمول به بلخ بازگشت.

اکنون از شمیران و آن امیر دیلمی و شوکت او که ناصرخسرو از آن سخن می‌گوید فقط برج‌ها و دیوارهایی بر جای است. ویرانه شهرهای استوانه‌ای شکل، بنای چهارگوش با یک گنبد مربوط به امامزاده قاسم هنوز برجاست. در نزدیکی امامزاده گورستانی را دیدم که تاریخ سنگ گورهایش مربوط به دهه پنجاه شمسی بود و بر روی آنها شکل‌های مختلفی مانند شانه، ششلول و قهقهه حک کرده بودند که نشان می‌داد تا همین اواخر هم در اینجا مردمانی زندگی می‌کرده‌اند.

در ولایت طارم آثار و انجیری که ناصر می‌گوید فراوان بود، اما زیتون‌ها به آن افزوده شده بود و مناطق وسیعی در مسیر راه خندان- هرزویل- شمیران و رودبار زیتون‌کاری شده بود. پس از بازدید از شمیران به سوی منجیل برگشتم و از آنجا به سوی رودبار رفتم که سرآغاز تپه‌ماهورهای سرسبز و جنگل‌های انبوه‌شمال است. در بین راه همه در اندیشه راه درازی بودم که در پی پای این بزرگ‌مرد در پیش داشتم و دقت و تیزبینی و هوشمندی‌اش را می‌ستودم.

پی‌نوشت‌ها:

۱- سفرنامه ناصرخسرو و قبادیانی مروزی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ هفتم، تابستان ۱۳۸۱، کاتفروشی زوار، صفحه ۶.

۲- منبع فوق صفحه ۷.

۳- شمیران دژی که ناصرخسرو ده شبانه‌روز در آن مانده است، منوچهر ستوده، یادنامه ناصرخسرو، دانشگاه فردوسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد ۲۵۳۵

شاهنشاهی.

۴- منبع شماره ۱ صفحه ۱۸۰.

۵- منبع شماره ۱ صفحه ۱۸۱.

۶- منبع شماره ۱ صفحه ۱۰.